بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

 هنوز هم ما در مثل حوزه بغداد تولید مسائل کلامی کم داریم علتش این است که شیخ مفید و... همه درگیر بودند، دائم باید جواب می­دادند، حل می­کردند، سید مرتضی، سید رضی شیخ مفید و... همه صبح که سر از خواب برمی‌داشتند، باید جواب شبهات اهل سنت را می­دادند، یعنی کلام ما در آن دوره به خاطر این مسائل خیلی بارورشده، البته هم‌اکنون رسانه­ها جای آن را گرفته است.

بحث در کذب بود؛ و بعد از آن‌که مقدمه­ای را عرض کردیم. گفتیم که ابتدا یک مروری به ادله، به نحو اجمال یا تفضیل داشته باشیم. تا وارد تفاصیل و تفریعات مسئله بشویم. در این نوع موارد ما به دو شکل عمل می­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­­کردیم. گاهی وارد یک بحثی که می­شدیم، آن مفهوم چون خیلی وضوح اولیه نداشت، ابتدا یک مفهوم­شناسی نسبتاً مفصلی انجام می­­­دادیم، بعد وارد بحث می­شدیم، سپس ادله را نقل می­کردیم، مجدداً در تفصیلات و تفریعات که می­رسیدیم بر اساس ادله یک بسط بیشتری می­دادیم، اما اینجا چون کذب یک مفهوم نسبتاً آشنا و واضحی ولو در ابتدا دارد ازاین‌جهت در ابتدا وارد مفهوم­شناسی نشدیم، بلکه به‌وضوح اولیه­مان اکتفا کردیم و گفتیم یک مروری به ادله داشته باشیم. بعد وارد تفریعات و تفصیلات شویم. تفصیلات و تفریعات مفهوم کذب، ولو این‌که اجمالاً واضح است اما یک سلسله مباحث بسیار دقیق و پیچیده­ای دارد که بعد عرض خواهیم کرد. دیدگاه­های مختلفی که از نظام و تفتازانی در تحلیل مفهوم کذب هست ان‌شاءالله بررسی خواهیم کرد، اما چون یک مقدار وضوح مفهومی و عرفی داشت، به همان وضوح اکتفا کردیم تا ادله را یک مرور کنیم بعد به مفهوم­شناسی بپردازیم. نکته دیگر هم این است که ما گفتیم بحث حرمت کذب چیزی نیست که مستقیم با مکاسب محرمه ارتباط داشته باشد فقط از همین حیث که تکسب به آن حرام است، ارتباط مستقیم با مکاسب دارد. پرداختن به مباحثی چون کذب، قمار، غنا، تصویر، تمثیل و نظایر این‌ها یعنی تکسب به محرمات از باب این است که در جای دیگر فقه نیست و موضع معد برای این بحث در فقه نیست. این را استطراداً در اینجا بحث کردیم، لذا این نوع سوم یا نوع چهارم از محرمات است در این نوع چهارم از مکاسب محرمه که تکسب به محرمات است، بحث تکسب مستقیم با اینجا ربط دارد که خیلی بحثش هم کوتاه است، اما بحث محرم بودن این عمل، از باب این است که جای دیگر بحث نشده، اینجا مطرح شده و بحث استطرادی است. آن‌وقت بعضی از چیزها را می­گفتیم که مثلاً جای آن در یکی از ابواب موجود است که کم این‌طور است یا باید مثلاً فقه غرر داشته باشیم، یا فقه تعلیم و تربیت داشته باشیم، یا فقه اخلاق داشته باشیم، چیزهایی از این قبیل، یعنی یک ابوابی باید تأسیس شود که این مبحثی که استطراداً اینجا آمده، برود در آن باب و در جای خودش بنشیند. باب کذب را دیگر بحث نکردیم که حالا در کذب چه بابی را باید تأسیس کرد که این نوع مسائل در آن قرار بگیرد. مسائلی مثل روابط میان فردی، این مسئله جای تأمل دارد. حالا برگردیم به ادله، اولین دلیل، حکم عقل است. مرحوم امام رضوان‌الله در اواخر مکاسب محرمه، وارد این بحث شدند. مرحوم شیخ و آقای خویی و غالباً بزرگانی در همان ابتدای ادله این را مطرح کرده­اند مرحوم امام، در مکاسب محرمه، صفحه صد و پانزده باید باشد. وسط­های یک بحثی به حکم عقل پرداخته است. امام تا حدی این بحث را به آن بحث­هایی که در اصول مطرح کرده ربط داده است، در مکاسب به فرمایش آقای خویی به بحث­های اصولی خیلی پرداخته نشده است، امام مبسوط‌تر به این بحث پرداختند.

# سه احتمال موجود در حکم عقل

در باب کذب مثل هر جای دیگری که حکم عقل را می­خواهیم موردبحث قرار دهیم سه احتمال وجود دارد همان سه احتمالی که در اصول بود.

## 1-کذب به نحو علیت

 یک احتمال این است که کذب از عناوین باشد که برای قبح علیت تامه دارد. علت تامه قبح است مثل ظلم، این یک احتمال است که هر جا کذب باشد قبح هم هست این احتمال معنایش این نیست که هیچ جا قبح، شأنی نمی­شود یا مزاحم پیدا نمی­کند، هر چیزی هم که علت تامه است ممکن است یک عنوان مزاحمی بیاید آن را شأنی کند و بر آن مقدم شود. آنچه در علیت تامه گفته می­شود این است که کذب بما هو هو، **عُنوانٌ قَبیحٌ و مُوضُوعٌ لِلحُکمِ العَقلِ بِالقبحِه**، عقل قبح کذب را درک می­کند علی‌الاطلاق، به حیثی که هر جا **یَصدُقُ الکِذب، یَتَرَتبُ عَلَیهِ الحُکمُِ العَقل بِالقُبحِه**، این قاعده کلی است البته همیشه مثل ظلم هم این‌طور است، ولی همیشه ممکن است که یک عنوان اولی و اهمی بیاید این را شأنی کند که مانعی ندارد و منافات با علیت تامه ندارد، مثل‌اینکه ظلم هم قبیح است، ولی این نظام ممکن است ارتکابش برای یک مصلحتی، جایر شود، ولی درعین‌حال عقل، همان لحظه هم می­فهمد که این ذاتش شأنیت قبح را دارد؛ منتهی یک عنوان اهمی آمده جلوی فعلیت را گرفته بنا بر نظر حضرت امام و ... می­گویند یک معذوریتی می­آورد درهرحال اینکه کذب، برای قبح، مثل ظلم، برای قبح، علیت تامه داشته باشد احتمال اول است. علیت تامه هم در اینجا یعنی این عنوانی است که هر جا باشد، حکم هم دنبالش می­آید. البته اگر در علیت تامه عنوان اهمی بیاید، این را از فعلیت ساقط کند ولی در همان حالی هم که عنوان اهم آمده این را از فعلیت ساقط کرده ذاتش این اقتضا و شأنیت را دارد، این احتمال اول،

## 2-کذب به نحو اقتضاء

احتمال دوم، بر اساس همان مبحث اصولی، این است که بگوییم که کذب علیت ندارد؛ مقتضی است، مقتضی است، معنایش این است که این عنوان غالباً **یَقتَضِی القُبح** است؛ و موضوع برای قبح است؛ اما مواردی ممکن است پیدا شود که دیگر اصلاً هیچ قبحی در این نباشد؛ نه اینکه با عنوان ثانوی و اهم قبحش از فعلیت بیفتد؛ نه اصلاً اینجا قبح ندارد. یک جاهایی است که اصلاً قبح ندارد؛ منتهی اینجاهایی که قبح ندارد نادر است، غالبی نیست، این هم احتمال دوم،

## 3-کذب به نحو انضمام

 احتمال سوم این است؛ که عنوان خنثی و لااقتضایی است؛ که با عناوین و وجوه مقبحه و محسنه **رُبَّما یَسیرُ قبیحاً و اُخری یُسبِحُ حَسَنا و ثالثاً لا حَسَنا و لا قَبیحاً**، یعنی هر سه حالت هست این‌طور هم نیست که یکی بر دیگری غلبه داشته باشد. نه مثل بسیاری از اعمال ماست که عقل نمی­گوید ذات این اعمال **حسناً بِالنَحوِ العِلیه** یا به نحو اقتضا این **لا حسناً و لا قبیح**، اگر عنوان حسن بر آن عارض شود می­شود حسن اگر قبیح باشد می­شود قبیح، اگر هیچ‌کدام نباشد می­شود لا حسنا و لا قبیح مثل حالت چیزهایی که ذاتش اباحه است اگر بخواهیم تشبیه به چیزهای شرعی کنیم یک اعمالی است که ذاتاً مباح است ولی گاهی یک عنوان ثانوی می­آید این را واجب می­کند، گاهی یک عنوان ثانوی حرامش می­کند، گاهی هم هیچ‌کدام نیست، می­شود همان مباح، یعنی در ذات خودش همان حالت اباحه دارد. نسبت به قبح و حسن، لااقتضاء است، نظرات دیگر هم در اینجا مثل همان، بر اساس همان مدلی که در علم اصول آمده وجود دارد، همه عناوینی هم که در عالم است قبل از اینکه به شرع بیایند از نگاه عقل یکی از این سه حالت را دارند یا علیت دارند برای حسن و قبح، یا اقتضاء دارد یعنی غالباً این‌طور است؛ ولی درعین‌حال یک جاهایی هم دیگر این اقتضاء را ندارد و یا این‌که لااقتضاء است که با عناوین عارض این طرف یا آن طرف می‌رود. عین این‌که در شرع هم ما می­گوییم که هر عنوانی یا راجح می­شود (رجحان شرعی دارد) یا مرجوحیت شرعی دارد یا عدم رجحان است (لااقتضاء است) البته رجحانش و مرجوحیتش دو درجه دارد؛ که عین این حالت سه ضلعی و سه شقی که در شرعیه هست در حکم عقلی هم وجود دارد.

## نظریه امام رضوان‌الله درباره کذب

 مرحوم امام رضوان‌الله درهمان صفحه صد و پانزده وسط­های این بحث کذب می­فرماید: که اقرب همان احتمال اول است. در انوارالفقاهه هم ظاهر این است امام تصریح دارد به‌عنوان اول که ذاتش علیت تامه برای قبح دارد؛ و آنجاهایی هم که استثناء داریم که مثلاً مصلحتی در کذب است هیچ‌کدام نمی­آیند اصل قبح را بردارند، یک عنوان اهمی می­آید قبح را تحت تأثیر قرار می­دهد شأنی­اش می­کند نه اینکه اصل قبح را بردارد؛ یعنی امام به احتمال اول تصریح کردند.

## نظر استاد

ممکن است از ظهور کلام بعضی از بزرگان دیگر هم همان استفاده شود و عرض شود که حضرت امام، تصریح به احتمال اول دارند؛ فرمایش مرحوم شیخ و جمعی دیگر از بزرگان بین احتمال اول و دوم خیلی روشن نیست که چه می­خواهند بفرمایند یعنی هم تاب تحمل این را دارد که حمل کنیم بر احتمال علیت، هم می‌توان آن را بر همان اقتضاء، حمل کرد. شاید بعضی کلمات هم یک مقداری ظهور در همان اقتضاء داشته باشد. مرحوم آقای خویی هم کلامشان مردد بین احتمال دو و سه می­شود، به یک معنا ممکن است بگوییم، مقصودشان احتمال سوم است. ممکن هم است که بگوییم احتمال دوم مقصودشان است و بعید نیست فرمایش آقای خویی را حمل بر احتمال سوم بکنیم یعنی درواقع ایشان می­خواهند بگویند که همیشه این‌طور نیست که کذب حرام باشد و بیشتر تابع این است که ببینم چه عنوانی بر آن عارض می­شود اگر کذب، این‌گونه است که افترایی به شخصی می­زند چون نوعی ظلم دارد به آن شخص می­کند این عنوان ثانوی آمده بر این عارض شده، می­شود قبیح اگر این‌طور نباشد قبیح نیست، شاید کلام آقای خویی ظهور در همان احتمال سوم داشته باشد.

# اقوال و احتمالات موجود در مسئله

بنابراین سه احتمالی را که عرض کردیم به نحو علیت، اقتضاء، یا لااقتضاء، امام به‌صراحت می­گوید علیت، فرمایشات مثل مرحوم شیخ و این‌ها یک ترددی دارد بین علیت و اقتضاء شاید مثلاً بیشتر بشود حمل بر اقتضاء کرد. فرمایش مثل آقای خویی یک ترددی دارد بین دو و سه، یعنی بین اقتضاء و لااقتضاء و شاید باز اظهر همین لااقتضاء باشد که حضرت امام می­فرماید این‌که لااقتضاء را بگوییم اضعف­الوجوه است. این سه احتمال و بعضی قائلان روشن است که چه می­فرمایند، مثل حضرت امام، بعضی هم مثل شیخ، یا حتی صاحب انوارالفقاهه نظر آن‌ها را می­شود حمل بر علیت کرد. قول امام را هم می­شود حمل بر اقتضاء کرد که شاید بیشتر همین نظر امام مشهور باشد و این هم قسم دوم، بعد قسم سوم هم مثل نظر آقای خویی است که مردد بین دو و سه است که شاید اظهر همین سه باشد، این به لحاظ اقوال و احتمالات، این هم قائلان و ابعاد مسئله، از حیث اقوال و احتمالات.

ذات کذب، حضاضت دارد. اصلاً نمی­شود بگوییم کذب باشد و حضاضت نداشته باشد، مثل شیخ، امام، صاحب انوار­الفقاهه و مشهور و آن‌هایی که در علمای اخلاق است. من نمی­توانم تصور کنم که کذب باشد ولو هیچ ضرری هم به کسی نزند ولی بگوییم حضاضت ندارد. حتماً یک حضاضتی دارد. نمی‌شود حضاضت را از آن جدا کرد. نقطه مقابل، آقای خویی است که می­فرمایند وقتی کذب به کسی ضرری نزند، ظلمی نباشد، حضاضت ندارد. دو طرف به همین یک نوع ارتکاز و احاله بر آن تحلیل ارتکازی ذهنی تکیه می­کنند و تبعا مثل امام و این‌ها می­گویند این ارتکاز هست که ذات کذب قبیح است. اگر یک جایی هم می­گوید قبح ندارد، درواقع نه اینکه قبح نداشته باشد، عنوان ثانوی آمده این را تحت تأثیر قرار داده، شأنی­اش کرده نه اینکه اصلاً قبح نداشته باشد حتی امام تصریح می­فرمایند که اگر نجات جان یک پیامبری متوقف بر دروغ شد حتی در چنین جایی باز عقل نمی­گوید این دروغ اصلاً شأنیت قبح ندارد، شأنیت قبح دارد، منتهی یک عنوان مزاحمی آمده جلوی این قبح را گرفته، این را نشانه قرار می­دهد که این به نحو علیت است. همه جا موضوع برای قبح است. استدلالات آن‌ها همان تحلیل ارتکاز است که یک تحلیل می­گوید که من کذب را علت تامه می­دانم همه جا این قبح درش هست حتی آنجایی که شما استثنائات را می­گویید، منتهی عنوان ثانوی آمده جلویش را گرفته اقتضاء می­گوید نه غالباً قبیح است منتهی یک جاهایی، مثل آنجاهایی که مصلحت درش باشد دیگر اصل لااقتضایی هم در آن نیست؛ و فرمایش آقای خویی که اگر حمل بر احتمال سوم کنیم آن هم می­گوید چیزی که مهم است این است که بگوییم موجب ضرر و زیان و تعدی به دیگران می­شود یا نه؟ اگر شد، قبیح است اگر نشد قبحی ندارد، حضاضتی ندارد.

# تحلیل طرح بحث

گفتیم سه تا احتمال است و تصریح به قول اول مال امام است غالب مشهور بین احتمال اول و دوم مردد است که بعید نیست حمل بر احتمال دوم کنیم. آقای خویی هم بین دو و سه مردد است که بعید نیست حمل بر سه کنیم. این تحلیل طرح بحث است استدلالش هم بر اساس تحلیل ارتکاز است که هرکسی یک مسیری را طی می‌کند.

## بیان دو مقدمه

 در اینجا برحسب ظن و گمان‌هایی که داریم دو تا مقدمه را عرض می­کنیم،

### مقدمه اول

#### الف: احتمال اول

یک بحث بسیار مهمی در فلسفه اخلاق وجود دارد و آن هم این است؛ آیا کل عناوین که قبح عقلی دارد، ادراک عقل به حکم قبح که حکم عقل عملی است و همان درک قبح یک عمل است آیا این‌ها موضوعات متشتتی دارد؟ عنوان موضوع برای حکم عقل به قبح در عرض هم مثلاً کذب، ظلم و... را بگوییم مثلاً پنج‌تا شش‌تا چهارتا سه‌تا عنوان داریم که این‌ها هرکدام موضوع برای حکم به قبح هستند. این یک احتمال،

#### ب: احتمال دوم

یک احتمال، این است که بگویم نه همه این‌ها همان، ملاکش، ظلم است یعنی کل حکم عقلِ به قبح به ظلم بر­می­گردد، غیرازاین دیگر حکم قطعی عقل به قبح ما نداریم. اگر مثل کذب و سرقت و... و همه این‌هایی که عقل حکم به قبحش دارد. غیبت، تهمت، سرقت و... این‌ها همه درست است که عناوین متعدد است، ولی روح همه این‌ها، آن ظلم است درواقع یک قضیه اصلی و محوری اینجا داریم که **الظُلمُ قَبیحٌ،** آن­وقت بقیه عناوین دیگر در تحت همان رأس هرم این موضوع قرار می­گیرد. حالا این عناوین قولی یا عناوین فعلی، افعالی که انجام می­گیرد، ظلم، قبیح است. چیزی که عقل درک می­کند و قبحش به‌طور مستقل و با عنوان علت تامه و موضوع همیشگی و ابدی است همان ظلم است. بقیه برمی‌گردد به اینجا، نه این‌که بگویم، عقل می­گوید، ظلم قبیح است؛ مثلاً کذب هم قبیح است یک‌چیز دیگر هم قبیح است این یک بحث، چیزی که قبیح است به حکم عقل و علی نحو الاستقلال، این است که **الظلمُ قبیحٌ**، آن‌وقت اگر کذب ظلم شد می­شود قبیح، سرقت شد ظلم، می­شود قبیح، تهمت شد ظلم، می­شود قبیح، غیبت شد ظلم، می­شود قبیح، این‌ها صغری است چیزی که عنوان حاکم و اصلی و محور حکم عقل است یک قضیه است. بقیه قضایایی که در عقل محکوم به حسن و قبح می­شود باید برگردد به این‌ها، به همین میزانی که بر­می­گردد به اینجا، محکوم به قبح می­شود؛ و اگر برنگردد دیگر ذاتش این قبح را ندارد، این یک بحث است که حالا در اخلاق و فلسفه اخلاق جای بحث دارد؛ و البته ظلم هم معنایش این است، در رتبه قبل یک حقی اینجا، قائل است یعنی یک طلبکاری، اینجا، وجود دارد، عقل باید مسبوق به این باشد که بگوید این فرد، این، طلب را دارد این مطالبه، اینجا وجود دارد که حالا ندادن آن ظلم می­شود و آن قبیح می‌شود مبنای ظلم هم این است. اینجا دو نظر است یک نظر، این است که ما عناوین متعدد داریم که در عرض هم موضوع قبح می­شوند و در حسن، هم شاید، همین‌طور است و یک نظر، هم این است که نه آن عناوین در عرض هم نیستند. عنوان محوری اصلی چیست؟ آن ظلم است، بقیه چیزها اگر همیشه ملازم با ظلم است همیشه قبیح است. اگر گاهی هست، گاهی نیست، می­شود همان حالت سوم، ولی چیزی که علیت تامه دارد و موضوع مجرد و محض و ناب قبح هست، همان ظلم، است بقیه تحت پوشش این ظلم، قرار می­گیرد اگر صغری آن شد و مصداق آن شد قبح، بر آن مترتب است این یک بحث است که لا یبعد که همین احتمال دوم، یعنی اینکه ظلم، محور باشد اولی باشد. به نظر می­آید چیزی که عقل درک می­کند همان، ظلم است. بقیه چیزها هم اگر برگردد به ظلم و این خمیر مایه و این عنوان در آن مصداق پیدا کند، حکم به قبح می­شود؛ اما اگر ظلم نباشد به نظر می­آید در آن قبحی نیست. آن­وقت درواقع ما یک قضیه­ی بالذات در باب قبح و یک قضیه­ عقل عملی داریم که حکم عقل قطعی است؛ که ظلم قبیح است و تعیین بقیه چیزها به‌عنوان مصداق آن باید ارزیابی شود. البته بحث­های دقیق­تر و بیشتری هم دارد. و یک مقداری در فلسفه­های اخلاق و بحث­های جدید به آن پرداخته شده، بنابراین چیزی که محور و اساس آن قبح هست همان ظلم است و بقیه امور بالعرض و از باب صغریات آن ملحق می­آیند و در این قضیه واحده کلی قرار می­گیرند.

نظر من این است که **الظلمُ قبیحٌ** رأس هرم قاعده است اگر می­گوییم الکذب، الافترا السرقت، الغیبت و...همه می­آید زیر شاخه این قرار می­گیرد.

ما می­گوییم که این‌ها همه تحلیلات و وجدانیات است. ما می­گوییم بعید نیست که همین باشد، یعنی بیش از ظلم که قبیح است چیزی نباید داشته باشیم؛ یعنی بعید است چیزی که در آن هیچ رگه ظلمی نیست باز هم عقل بگوید قبیح است.

### مقدمه دوم

مقدمه دوم این است که این ظلم قبیح در اینجا، به نظر ما یک کمی شاید با ظاهر بعضی کلمات متفاوت باشد. **الظُلم قبیحٌ** را معمولاً بزرگان صفر و صد ارزیابی می­کنند و قبح را همان قبح صد در صد ارزیابی می­کنند و در آن تشکیک و مراتب کمتر قائل هستند. به نظر ما این امر در حکم عقل عین حکم شرع است. همان‌طور که در شرع احکام خمسه داریم، عقل هم احکام خمسه دارد، یعنی می­گوییم احکام عقل یا راجح است یا مرجوح یا اباحه است، راجح را هم می­گوییم، یا واجب است یا مستحب است، مرجوح هم یا حرام یا مکروه، می­شود پنج‌تا این‌ها احکام تکلیفی خمسه به نظر می­آید. در عقل، هم همین‌طور است عقل بعضی چیزها را می­داند، در حدی که می­گوید، باید باشد و نمی­شود، انجام نداد حفظ نظام، حسن است. ولی حسنی که دارد این است که در آنجایی که حفظ نظام انجام نشود، به یک شکل وسیعی، موجب اختلال و هرج‌ومرج می­شود، اینجا عقل می­گوید حسنُ به نحو الزام و صد در صد، واجب است؛ اما یک جاهایی عقل می­گوید این خوب است، ولی نه اینکه حتماً باید الزام کند، درک عقل به مرتبه­ای از حسن است، نه حسنِ الزامی، این در طرف حسن، قطعاً در طرف قبح همین‌طور است، یک‌چیزهایی را عقل می­فهمد، الان عقل می­فهمد که شما باید صبح همه قوانین راهنمایی و رانندگی را در وسط ترافیک تهران رعایت کنی، برای این‌که اگر رعایت نشود، زندگی مردم مختل می­شود، این را عقل می­گوید و باید این امر را رعایت کنی، والا **فِیهِ ظُلماً عَظیم** حالا از این‌که بگذریم، مثلاً بگوییم کسی منظم است، حالا دو دقیقه زود بیاید، یا دیر بیاید، این‌که به جایی برنمی­خورد. ولی عقل می­گوید خیلی خوب است آدم منظم باشد. ولی نه نظمی که الزام دارد می­کند، حالا دو دقیقه دیر بیاید یا زود بیاید، در این خیلی مشکلی نیست؛ و لذا این را حسن می­گویند؛ اما یک حسن ضعیفی، حسن رجحانی، نه حسن الزامی و هکذا فی طرف القُبح، در طرف قبح هم همین‌طور است. گاهی عقل می­گوید این کار قبیح است نمی­شود انجام داد، نباید انجام داد، مثل قتل، ولی گاهی هم قبحی که عقل حکم می­کند آن قبحی نیست که الزامی باشد، مثلاً استاد باید سر وقت بیاید درس را بگوید بالاخره یک توافقی است، حالا ولو اینکه پولی هم نمی­گیرد و حق و حسابی هم نیست که اگر باشد فرق می­کند همین‌طور تعهد دوستانه­ای است مباحثه می­کنند حالا استاد مثلاً پنج دقیقه دیر بیاید، در این صورت عقل نمی­گوید قبیح علی­الاطلاق است ولی **لا یَخلوُ مِن القُبح** است.

#### مراتب حسن و قبح عقل

 نباید تردید کرد در این‌که همان‌طور که در شرع، احکام مراتبی داریم که کلی­اش را می­توانیم به پنج گروه تقسیم کنیم یک جایی که حسن و قبحی، الزام و رجحان و مرجوحیتی در آن نیست، می­شود اباحه، فعل رجحان دارد، در یک درجه­ای که به حد الزام نمی­رسد، مستحب می­شود رجحان الزامی دارد، واجب می‌شود. مرجوحیت، هم به همین شکل است. عقل هم در مراتب حسن و قبحش همین‌طور است. بعضی کارها را حسن می­داند که **فِیهِ دَرجَتاً مِنَ الحُسن لا عَلی حَد الالزام** ولی بعضی جاها حسنی می­داند که علی حد الزام، از آن طرف مرجوح می­داند و قبیح می‌داند، در حدی از قبح که الزامی در آن نیست حالا مخالفت هم کرد عقل الزامی ندارد یا اینکه نه الزام در آن هست، یا یک نوع هم هست که هیچ‌کدام این‌ها در آن نیست یعنی پنج مرتبه­ در حکم عقل به نظر می‌آید هست و نباید تردیدی در این روا داشت.

### مقدمه سوم

این است که آنچه ما عرض کردیم منافات ندارد با اینکه محور قبح لکم است برای این‌که ظلم هم به نظر می­آید که درجات و مراتب دارد. ما می­گوییم ظلم این‌طور نیست که همه درجاتش قبح صد درصد داشته باشد. بعضی از درجات ظلم است که ظلم خفیفی است. آنجایی که کسی یک حشره­ای را می­کشد یک‌جور ظلم خفیفی است ولی در آن حدی نیست که عقل بگوید انجامش واقعاً خلاف شئونات است. می­گویند کار خوبی نیست. عین همان مثالی که زدیم. واقعاً این‌که جمعی یک تعهدی با هم داشته باشند که فلان کار را با هم انجام دهند، یک ذره کاهلی استاد و تأخیرش این هم یک نوعی ظلم است اما نه در آن حدی که عقل الزام کند که این ارتکابش قبح صد در صد دارد، یک قبح خفیفه­ای دارد.

ظلم سلب حق دیگری است و لذا همیشه در اینجا یک حکم عقلی باید باشد که حق را ثابت کند آن را هم با عقل می‌شود فهمید، مبنای ظلم هم همان حق است. حقوق در مقدمه سوم در یک مرتبه نیست. چون مبنای ظلم، حق است یک حقی است که خیلی مهم است. یک حقی است که نیمه مهم است؛ و لذا اصلاً این تصور که ظلم صد در صد قبیح است یا این ظلم هست و صد در صد قبحی است یا ظلم است و هیچ مانعی ندارد این تصور را ما قبول نداریم می­گوییم نه این ظلم درجات دارد از قبح­های متعارفی پیدا می­شود که اگر دقت بکنیم می­بینیم این‌ها هم بالاخره حقی را از کسی گرفته و یک ظلمی است؛ و لذا آدم­هایی که خیلی محتاط هستند و وارسته­اند می­گویند بله من ظلمی کردم، استغفرالله که همان مکروهات، می­شود؛ یعنی همان حَسَناتُ الاَبرار سَیئاتُ المُقََرَبین می­شود.